

# مروری بر کارزار حزب کمونیست (مانویست) افغانستان تحت نام "دفاع از انقلاب در نیپال"

## بجای مقدمه:

حزب کمونیست (مانویست) افغانستان در شماره 19 ام شعله جاوید ارگان مرکزی اش تبریک نامه ای را بچاپ سپرده که برای پیروزی حزب کمونیست نیپال(م) در انتخابات مجلس موسسان فرستاده است. در این تبریک نامه گفته میشود که "در سراسر یک ماه گذشته (ماه اپریل)، یک کارزار مبارزاتی حمایت از انقلاب نیپال را پیش برده است. این کارزار مبارزاتی در عین حمایت از انقلاب نیپال شامل پیشبرد جری بحث های درونی در مورد شیوه ها و راه های مبارزاتی اتخاذ شده در راستای برگزاری انتخابات مجلس موسسان و جمهوری دموکراتیک فیدرال نیز بوده است". این تبریک نامه بخشی مستقلی از یک مقاله است و مقاله در قسمت گزارشاتش حقایق انتخابات رابطور جالب منعکس میسازد و به هر دلیلی که هست ما از آوردن این حزب به دقت حرف زدن وانصراف از کلیات گوی، خیلی خرسندیم. اما اگر در مجموع به این نوشته نظر کنیم، می بینیم که این نوشته بادوزبان در مورد نیپال حرف میزند. مثلا: نوشته می گوید که "این پروژه سازش میان حزب کمونیست (مانویست) نیپال و بخشی از نیروهای ارتجاعی..."، "که سازش میان یک حزب مائونیستی و نیروهای ارتجاعی در یک کشور، نیروهای انقلابی در سائر کشورها را ملزم نمی سازد که عین کار را انجام دهند..." می بینیم که حزب کمونیست(مانویست) افغانستان در مورد اینکه حزب کمونیست نیپال(م) با احزاب ارتجاعی "سازش" کرده معترف است و آنرا کتمان نمیکند ولی برای این سازشکاری و معامله گری دلیل تراشیده و میگوید که این سازشکاری "به قصد منزوی کردن هر چه بیشتر ارتجاع فئودالی سلطنت طلب به میان آمده است". در اینجا از نظر تنوری این مسئله مطرح میشود که آیا در عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری فئودالیزم جدا از بورژوازی کمپرادور و امپریالیزم میتواند وجود داشته باشد؟ مضاف بر آن آیا میتوان گفت که در این عصر سلطنت نماینده فئودالیزم است؟ آیا سلطنت در هالند، بلجیم، انگلستان، ناروی، دنمارک و... غیره از فئودالیزم نمایندگی میکند؟ اما بحث ما بر سر فئودالیزم نیست و ما نباید به این توهم گردن بگذاریم که در عصر امپریالیزم، فئودالیزم مستقل از امپریالیزم و بورژوازی دلال میتواند وجود داشته باشد و به دودسته (سلطنت طلب و غیر سلطنت طلب یا جمهوری خواه!) تقسیم شود. آنچه بحث ما بر سر آن میگردد، اینست که از نظر حزب کمونیست(مانویست) افغانستان سازش و معامله گری با احزاب ارتجاعی عیبی ندارد. (گر ضرورت بود روا باشد) و چنین کاری کمونیست(مانویست) بودن حزب کمونیست نیپال(م) را حدشه دار نمیسازد!

چنین برخوردی این توهم را تولید میکند که در نیپال هیچ مشکلی در میان نیست و همه چیز بر خط درست در حرکت بوده و محض یک چالش گذرا (سازش با احزاب ارتجاعی برای منزوی کردن ارتجاع فئودالی!) پیش آمده و در اصولیت هیچ گپی نیست. و از جانب دیگر این توهم با این جملات که "حزب کمونیست نیپال (مانویست) نخواهد توانست در مجلس موسسان حتی قانون اساسی جمهوری دموکراتیک فیدرال مورد نظرش را تدوین و تصویب نماید و ناچار خواهد بود، در این حدی آن حد، به نیروهای انتلافی خود امتیازاتی بدهد و طرح رقیق شده اش را بازم رقیق تر سازد." ارد میشود و حزب کمونیست نیپال(م) راتا حد یک حزبی که سازش و معامله گری اش او را بجائی رسانیده که هر طرح رقیق شده اش را بازم

رفیق ترسازد تا اینکه در آن از منافع خلق چیزی باقی نماند، تنزل می‌دهد. این رک و راست تناقض گویی است. در همین مقاله حزب کمونیست (مانویست) افغانستان می‌گوید که این حزب رفیق ماست ولی چنان رفیقی که برای خلق نیپال حتی یک شا نژده پولی کار راهم نمیتواند انجام بدهد. واقعا چنان حزبی رفیق چنین حزبی است!

امامانویست های افغانستان فکر میکنیم که بعد از کنفرانس حزب کمونیست نیپال (م) در "چنگ ونگ" راهی راکه این حزب انتخاب کرده، پشت گردانیدن به انقلاب است نه انقلاب. در این کنفرانس حزب کمونیست نیپال (م) تحت نام اتخاذ یک تاکتیک، سازش با دشمن رابه تصویب رسانید. بر اساس این تصویب بود که آنها بعد از حزب کنگره و سایر احزاب بورژوائی که از منافع ارتجاع و امپریالیزم نیابت میکنند، **comprehensive peace agreement** (معاهده فراگیر صلح) را امضا کرد. طی این معاهده آنها جنگ خلق را بعد از 10 سال فرا زو فرودهای آن متوقف ساخته و به خلع سلاح ارتش رهانی بخش خلق و تحت نظارت سازمان ملل متحد قرارداد آن تن در دادند. آنها به الغای حکومت سرخ در پایگاه های توده ای راضی شده و امضا کردند که زمین های ملاکین و فئودال هارابه آنها برگردانند.

بعد از کنفرانس چنگ ونگ، شنیده میشد که احزاب کمونیست اضلاع متحده امریکا، حزب کمونیست ایران (م.ل.م)، حزب کمونیست (مانویست) افغانستان... و غیره احزاب شرکت کننده در جنبش انقلابی بین المللی عدم رضایت شان راطی نامه هائی از روبرگرداندن حزب کمونیست نیپال (م) به انقلاب ابراز نموده اند. حزب کمونیست (مانویست) افغانستان در همین نوشته نیز از این مسئله تحت عنوان "ملاحظات" بطور ضمنی یاد میکند. امامانویست های افغانستان که از 13 فبروری 1996 بطور مداوم از انقلاب در نیپال، یعنی جنگ هستی آفرین خلق پشتیبانی کرده و طی 10 سال بطور مداوم در کنفرانس ها، نشست ها، بحث ها و جنبش مقاومت خلقهای جهان (WPRM) از آنها دفاع کرده و پیوسته با انقلابیون کمونیست نیپال در اروپا در تماس بودیم، بعد از کنفرانس چنگ ونگ بطور شفاهی انتقادات مارا از طریق اعضای کمیته مرکزی این حزب به مرکزیت آنها انتقال داده و یک سال بعد از کنفرانس چنگ ونگ بطور جدی ارتباط مارا با تمام آنها قطع کرده و دعوت آنها برای رفتن در نیپال و صحبت با رهبران این حزب، شرکت در مجالس گفتگو بر روی نیپال و پشتیبانی از این حزب در سطح بین المللی را رد کرده ایم.

تماس ما با آنها تابع ماهیت انتقاد آنها از انحراف این حزب میباشد. ما همیشه گفته ایم که ما از آن بخش از حزب کمونیست نیپال (م) پشتیبانی میکنیم که برگشته و خط سازش و معامله گری را مورد انتقاد قرار داده و بر روی جنگ خلق و سرنگونی قهری رژیم ملاک- کمپرادور نیپال و سلطه امپریالیزم پافشاری کنند.

رهبران حزب کمونیست نیپال (م) خط تسلیم طلبی طبقاتی راطی 16 شماره ستاره سرخ (ارگان نشراتی این حزب به زبان انگلیسی) زیر نام "دموکراسی در قرن بیست و یکم" انکشاف داده و کوشش میکنند آرابه الگویی سازش و تسلیم شدن احزاب کمونیستی ممالک فقیر و عقب مانده مانند نیپال، افغانستان، بوتان و... غیره تبدیل کنند. حزب کمونیست (مانویست) افغانستان با اشتیاق از آن استقبال کرده و نماینده هیکل سکتاریزم رادر جنبش انقلابی بین المللی ترسیم میکنند. مانویست های افغانستان با احساس مسئولیت در قبال جنبش کمونیستی افغانستان تا حد ممکن کوشش میکنند از حقانیت کمونیزم دفاع و سازش و معامله گری را در نیپال بیشتر افشا کنند. این نوشته اولین گام است در این راه.

## برسر دوراهی تاریخی،

سقط جنین انقلاب در نیپال نشان داد که حرکت شتابان جنبش کمونیستی گیتی طی تکاملش به نقطه جهشی جدیدی رسیده است. اکنون مشاهده میشود که این دریای خروشان در جریان حرکتش یک بخش از کف های آویزان و چسبیده به خاشاک را در کنار ساحل به دست آرامی ها و سکون میسپارد. امواج تندی که بسوی جامعه بدون طبقه در حرکت اند، در روشنائی جهان بینی کمونیستی با تکیه بر ستونهای مستحکم علوم و ریاضیات، بسوی جامعه بدون طبقه بال میکشایند. توده های نترس و کمونیست های عیار خود را بی تامل در آغوش این طوفانها می اندازند و با حفظ تمام اصولیت کمونیستی با بیزاری از انسترومینتالیزم در جهت ایجاد جهان بدون ستمگرو ستمکش، جهان بدون استثمارگر و استثمارشونده برنامه می ریزند. اما آن بخشی که از طوفانها جدا میشود چاره ای جز آرامش و مرگ در بیسترساکن، نمناک و آلوده ساحل ندارد. با درخشش آفتاب حقایق طبیعت و جامعه، داغ سازش و آشتی، کلیشه سرانی و انسترومینتالیزم آنها تیره تر میشوند. عصیانها و خیزشها با استهزا و لبخند حقارت آمیز از کنار ساحل خواهند گذشت و نعل های گندیده خفتگی رادر لای پوسته های نازک الفاظ در کنار گندیدگی ها و تسلیم طلبی ها تماشا خواهند کرد. با هر عصیان منظره دیگری از بالندگی و تکامل به نمایش گذارده خواهد شد. این هر دو در مجموع نمائی انداز وحدت و جدائی دیالکتیکی اشیاء پدیده ها. جدائی یعنی جهش (چه به سمت پایین یا سقوط و چه به سمت بالا یا تکامل) تبلوری است از تغییر کمیت به کیفیت که سرانجام به این نقطه منتهی میشود، این سر نوشت محتوم حرکت است. جنبش کمونیستی جهانی نیز نمیتواند از این قاعده مستثنی باشد. در جریان بیشتر از یک قرن عمر جنبش آگاه پرولتری تاریخ شاهد این حرکت بوده و دیده است که همان گونه که در مقاطع معین زمان جهش هائی در جهت درست صورت گرفته، سقوط هائی دردناکی نیز وجود داشته اند.

به اینصورت جنبش کمونیستی جهان در حال حاضر بایک جهش و یک سقوط مشخص میشود. جهش در راستای درک باز هم عمیقتر طبقه کارگر از بورژوازی در قرن بیست و یکم و بالا بردن شعار "کمونیزم در قرن بیست و یکم" و سقوط در وجود یک پشت گردانیدن به انقلاب و جنگ خلق و بالا بردن شعار "دموکراسی در قرن بیست و یکم". این جهش بزرگ در امتداد خیزش ها و افت هایش بابر خوردها و برداشت های نادرست و بویژه برداشت انسترومینتالیستی از تئوری انقلابی کمونیزم را جاروب خواهد کرد. بالنتیجه احزاب کمونیست با برنامه های واقعا کمونیستی که با برداشت های علمی از جامعه و جهان تهیه میشوند، انقلابات و جنگ های افتخار آفرین خلق را بوجود خواهند آورد. در یک کلام؛ این جهش انقلاب پرولتاریائی رادر خم و پیچ جاده های کوبیده ناشده زوایای مختلف گیتی بسوی سوسیالیزم و کمونیزم هدایت خواهد کرد.

پشتیبانی حزب کمونیست (مانویست) افغانستان از حزب کمونیست نیپال رادر این قرینه یعنی حرکت کلی جنبش کمونیستی جهانی باید مطالعه کرد. زیرا همانگونه که تسلیم طلبی طبقاتی حزب کمونیست نیپال (م) یک پدیده جهانی است، پشتیبانی حزب کمونیست (مانویست) افغانستان از آن نیز بخشی از یک روند جهانی میباشد.

حزب کمونیست (مانویست) افغانستان گزارش میدهد که توده ها رادر دفاع از انقلاب نیپال شرکت داده است! اگر چندمشکل است قبول کنیم توده ها در افغانستان در کارزار دفاع از انقلاب در نیپال، یعنی کشوری که اکثریت توده ها نمیدانند در کجای جهان قرارداد، شرکت کنند، معذالک با دادن منافع شک به این ادعا آرامی پذیریم. در چنین صورتی تقصیر حزب کمونیست (مانویست) افغانستان بیشتر میشود. زیرا در طول ده سال جنگ خلق در نیپال، این حزب حتی یک مرتبه هم توده ها رادر دفاع از جنگ عادلانه و برحق خلق نیپال داخل یک کار از نکرد. اکنون که ارتش رهائی بخش خلق در چهارچوب معامله گری حزب کمونیست نیپال (م) با امپریالیزم و ارتجاع از طریق سازمان ملل، محصور و خلع سلاح است، این حزب

از آن دفاع میکند! این دفاع جز دفاع از قطع جنگ خلق، جز پشتیبانی از انتخابات پارلمانی، جز حمایت از سازش کاری و معامله گری بابرژوازی چه معنی دیگر دارد؟

کارگران جهان زنجیر جهانی سرمایه و افتخارات مبارزه علیه آنرا مشترک دارند. شکست و پیروزی انقلاب پرولتری در یک کشور بمعنی شکست و پیروزی انقلاب پرولتری است نه یک مسئله ملی و مختص کارگران یک کشور. بهمین دلیل پشتیبانی از آنچه در نیپال میگذرد و یا مخالفت با آن و افشای آن یک مسئله جهانی است. جنبش انقلابی بین المللی، حزب کمونیست انقلابی اضلاع متحده و حزب کمونیست ایران (م.ل.م) از آنچه در نیپال میگذرد تاکنون نه تائید مستقیم بعمل آورده و نه کارزار دفاع از آن را به راه انداخته اند. حزب کمونیست (مانویست) افغانستان، حزب کمونیست (مانویست) ترکیه و حزب کمونیست ایتالیا در قبال آنچه در نیپال میگذرد، برخورد متفاوت ولی بیشتر تائیدگرانه دارند تا مخالفت. این مسئله میگوید که این سه حزب در قبال موضع جنبش انقلابی بین المللی یک موضع سکتاریستی دارند که بدرجات مختلف از یکدیگر متفاوت میباشد. اما این بحث در ظرفیت این نوشته نمیگنجد. آنچه این نوشته به آن میپردازد، بحث بر روی اینست که آیا باید مانند حزب کمونیست (مانویست) افغانستان از آنچه در نیپال میگذرد دفاع کرد یا علیه آن دست به افشاگری زد. این سوال بطور اتوماتیک از دودسته بودن کمونیست ها و انقلابیون افغانستان حکایت میکند. یکدسته که مخالف تسلیم طلبی ملی و طبقاتی است و دسته دیگر که با تسلیم شدن و تن دادن مشکلی ندارد. دسته اول در طی تقریباً دو سال به ذهنیت ها و آگاهی هانی معینی از تسلیم طلبی رسیده و در مقابل آن اکنون موضع سیاسی-ایدئولوژیک شان را تقویه کرده است و دسته دیگر که با تسلیم طلبی ملی و طبقاتی مشکل ندارد، از سقط چنین انقلاب در نیپال پشتیبانی میکند.

## دفاع از انقلاب یادقاع از یک خیانت به انقلاب در نیپال؟

شعله جاوید می نویسد:

از انقلاب نیپال دفاع کنیم و توطئه ها و مداخلات امپریالیست های امریکایی و توسعه طلبان هندی و سائر امپریالیست ها و مرجعین را افشا نمائیم.

قرار است انتخابات مجلس موسسان در نیپال به تاریخ دهم اپریل برگزار گردد و پروسه جاری روند سیاسی در نیپال آخرین روزهای خود را از سر بگذرانند. این انتخابات، تاحال چندبار توسط مرجعین به تعویق انداخته شده است، ولی احتمال به تعویق انداختن مجدد آن دیگر غیر محتمل به نظر میرسد. (منبع شماره 19 ام شعله جاوید- ارگان مرکزی این حزب)

حزب کمونیست (مانویست) افغانستان با این جملات (از انقلاب نیپال دفاع کنیم) این موضوع را استتار میکند که به انقلاب در نیپال پشت گردانیده شده است. نویسنده این مقاله با مهارت سمت خشم خواننده را به تعقیب بلا فصل آن با این جملات (توطئه ها و مداخلات امپریالیست های امریکایی و توسعه طلبان هندی و سائر امپریالیست ها و مرجعین را افشا نمائیم) متوجه جانب دیگر میسازد. آنچه در این میان بطور کامل مخفی میشود و یا نویسنده مقاله از ذکر آن عامدانه ابا می ورزد، برخورد طبقاتی به آنچه در نیپال میگذرد، میباشد. حقیقت اینست که در نیپال در جریان ده سال جنگ خلق مرجعین خارجی و فنودال- کمپرادورها یک قطب و خلق نیپال و اهالی تحت ستم آنکشور بشمول زنان قطب متضاد آنرا تشکیل میدادند. به عباره دیگر در آنجا واقعا انقلابی در جریان بود و خلق سلاح برداشته بودند تا جهان نوین، جهان بدون ستم و استثمار را بنا کنند. ضد خلق یعنی امپریالیستها، مرجعین توسعه طلب هند و فنودال- کمپرادورهای نیپال با سرکوب و قتل عام، پیگردوزندانی ساختن انقلابیون، اعدام بدون محاکمه و به آتش بستن بیرحمانه روستاها میکوشیدند این اقدام برحق را عقیم بگذارند. در اینجا دو هدف

استراتژییک وجودداشت: یک هدف استراتژییک سرنگونی قدرت دولتی حاکم برنیپال وسلطه امپریالیزم وتوسعه طلبان هندبرای ایجادجهان نوین بودوهدف استراتژییک دیگرحفظ آن . یعنی دراین جاآنچه بعنوان هدف غائی مطرح بود،"بودنبود" نظام بودنہ چیزی کمترازآن. امابعدازکنفرانس جنگ ونگ صحنہ برگشت ومبارزه علیہ فنودالیزم، سرمایداری کمپرادوروسلطہ امپریالیزم جایش رامبارزه علیہ سلطنت داد. نظام حاکم برنیپال،سلطہ امپریالیزم وتوسعه طلبان ہندازقلم برانداختہ شد. توگونی کہ جنگ خلق فقط بخاطربرانداختن شاه بہ راہ افتادہ بودوبس. حزب کمونیست نیپال(م) مانند احزاب بورژوازی وفنودال- کمپرادورها یک مرتبہ برگشت ومبارزه علیہ کل نظام، آنطوری کہ پراچندارسال 2000 درمصاحبہ اش با لی وانستو(کزارشگرکارگر انقلابی)شرح میدہد، فراموش گردیدوپراچندا حرف ہای 6 سال قبلش رااعلانکار کرد.اواکنون درصدد است این مسئلہ را تنویزہ کندکہ درعصرامپریالیزم، فنودالیزم میتواند یک فرماسیون علیحدہ ازکمپرادوریزم باشد. وانقلاب میتواند باحفظ بورژوازی کمپرادورتحت سلطہ امپریالیزم، فنودالیزم رابراندازد وسپس باسلطہ امپریالیزم وبورژوازی دلال بستر مبارزه را پهن کند. آنها مصرانہ تلاش میکنندو"تحلیل مشخص ازوضع مشخص"راشعاردادہ میگوندکہ اگردرجاہای دیگرقضیہ ازاینقرارنباشد، درنیپال یقینا کہ قضیہ ازاین قراراست!!،دراینجا بایداول جمهوری فدرال را ساخت وسپس جمهوری دموکراتیک نوین را!!،انہامیگوینداین بامارکسیزم- لنینزم - مانویزم تناقض ندارد. یعنی اینکہ اول بایدنظام فنودال- کمپرادور را تجدید ساختمان کرد و سلطہ امپریالیزم را تامین نمود، بامارکسیزم- لنینزم - مانویزم مطابق است.بہ این طریق می بینیم کہ فنودال- کمپرادورہای نیپال، توسعہ طلبان ہندوامپریالیست ہا وبویژہ امپریالیزم امریکا، برخلق پیروزگردیدہ وقادرشدہ اند نظام کهن را نتنہا حفظ کنند بلکہ آنرا باپراچندوابیورام باترای تجدیدآرایش بدهند. بہ عبارات دیگرامپریالیزم وارترجاج انقلاب رادرنیپال شکست دادہ اندوآنچه راکہ بایدکمونیست ہا درمورد آن بایک دیگر بحث کنند شگافی تاریخ حرکت انقلابی خلق نیپال است تا مشاہدہ شود کہ قطاردرد کجا ازخط بہ بیرون پرتا بہ شدہ است، نہ اعلام پشتیبانی. زیرااعلام پشتیبانی ازآنچه درنیپال واقع شدہ، اعلام پشتیبانی ازشکست خلق وپیروزی امپریالیزم وارترجاج است.

## تاکتیک انقلابی یا تاکتیک ضد انقلابی؟

شعلہ جاوید ادامہ میدہد:

اما پس از آنکہ شاه با پشت گرمی اردوی شاهی و با اعلام حالت اضطرار در کشور، پارلمان را منحل نمود، حکومت را برکنار کرد و صدراعظم معزول را زندانی ساخت، حزب کمونیست نیپال ( مائونیست ) بہ تاکتیک ہمکاری با احزاب پارلمانی در قالب مبارزات مسالمت آمیز تودہ بی روی آورد. در نتیجہ مبارزات تودہ بی وسیعی کہ نیروہای تحت رہبری مائونیست ہا در آنها نقش عمدہ بر عہدہ داشتند، شاه ناگزیر شد پارلمان منحل شدہ و حکومت معزول شدہ را دوبارہ بر حال نماید و اردوی شاهی نیز بہ ناچار ساکت باقی ماند. پس از آن، در انطباق با یک توافقنامہ دو جانبہ رسمی میان حزب کمونیست نیپال ( مائونیست ) و ہفت حزب پارلمانی، ہمہ با ہم بجای پارلمان و حکومت موجود، یک پارلمان و حکومت جدید ائتلافی موقت و یک قانون اساسی موقت بہ وجود آوردند تا برای تعیین نظام سیاسی آیندہ کشور، بہ پای انتخابات مجلس موسسان بروند.(ہمانجا)

آیاهمکاری با احزاب پارلمانی چه در "قالب مبارزات مسالمت آمیز" و چه در "قالب" های دیگر میتواند یک تاکتیک انقلابی باشد؟ همانطور که در بالا دیدیم این "همکاری" که برای حزب کمونیست نیپال (م) و حزب کمونیست (مانویست) افغانستان محض یک "تاکتیک" میباشد، برای حزب کنگره و دیگر احزاب خادم به فنودال- کمپرادورهای نیپال و توسعه طلبان هندو امپریالیزم مهیا ساختن فرصت وارد آوردن ضربه نهایی استراتژی یک برکل مقاومت یعنی جنگ خلق است. هنگامیکه پارلمان منحل گردیده و حتی مرتجع ترین وکیل پارلمانی باتوده هادرخیابانها "مرگ بر شاه" را فریاد میزنند، مگر تاکتیک اصولی بسیج توده ها برای وارد آوردن ضربات مرگبار بیشتر بر نظام نیست؟ "گرگ از خدایچه می خواهد؟ برف و باران." این چه گرگی است که وقتی برف و باران فرامیرسد او خود گوسفند میشود؟

اصلا چرا شاه پارلمان را منحل ساخته بود؟ بدلیل آنکه احزاب خادم به فنودال- کمپرادورهای نیپال و توسعه طلبان هندو امپریالیزم قادر به حل مشکل نظام نبوده و کاملاً ثابت ساخته بودند که بی کفایتی تاریخی آنها، آنها را در محراق تنفر خلق قرار داده اند. وجود نمایشی آنها در شرایط کاملاً قطبی در حال رویارویی مسلحانه خلق و فنودال- کمپرادورها خود یک مشکل بحساب میرفت. شاه میخواست این مشکل را از طریق تمرکز قدرت بدست خویش و با تکاب ارتش حل کند. بعباره دیگر؛ این احزاب بنا بر موجودیت تضادهای داخل نظام قادر نبودند یک هسته واحد را بشاه بسازند. شاه که سرزنس جنرالهای ارتش سلطنتی را در دست داشت، میدید که این احزاب در شرایط حاد نیپال کارآیی ندارند. به این قسم؛ عمده ترین دلیل انحلال پارلمان، جنگ خلق بود که ناکارآیی تاریخی احزاب پارلمانی را برملا میساخت. در روستا ها جنگ خلق در جریان بود و شهرها در آتش قیام توده ای می سوخت. دیر یازود این دو بهم می پیوست و نیپال را به تنور آتش که بال و پر امپریالیزم و ارتجاع را میسوزانید، مبدل میکرد. برای جلوگیری از گسترش طوفان بالفعل تا حد پیوستن قیام مسلحانه خلق در روستا با جوشش های شهری، شاه "ناگزیر شد پارلمان منحل شده و حکومت معزول شده را دوباره بر حال نماید و اردوی شاهی نیز به ناچار ساکت باقی ماند" تا حد اقل قیام توده هادرشهرها لجام زند. شاه برای اینکار به این احزاب مرتجع رو آورد و حزب کمونیست نیپال (م) بجای تاکتیک رو آوردن به خلق و توده هادرشهرها و بلند کردن شعار سرنگونی کامل نظام، نیز به دامن این احزاب پارلمانی جنگ انداخت.

از نظر ایدئولوژیک، شاه با این احزاب میتوانست مجدداً آشتی کند، زیرا با آنها تضاد آشتی ناپذیر نداشت ولی حزب کمونیست نیپال (م) چطور؟ آیا این حزب نیز با آنها تضاد آشتی ناپذیر نداشت؟ شاه میتوانست تاج و تختش را رها کرده برود و در بدل آن نظام حاکم بر نیپال را از نابودی نجات دهد ولی آیا احزاب کمونیست نیپال (م) نیز حق داشت پایگاه های سرخ را در 80% از روستای نیپال، معامله کند؟ ... و قس علیهذا. بین این احزاب که در حقیقت خادم به امپریالیزم و توسعه طلبان هند بوده و از منافع فنودال- کمپرادورهای نیپال حراست میکنند و حزب کمونیست نیپال (م) تضاد آشتی ناپذیر وجود داشت و یا حداقل اینطور گفته میشد. به این اساس این حزب نمیتوانست حتی در یک پروسه تاکتیکی نیز با احزاب فنودال- کمپرادورهای نیپال ائتلاف کند. به این قسم این تاکتیک، فقط و فقط یک تاکتیک نه، بلکه نقض اساسی ترین احکام ایدئولوژیک کمونیزم است. نقض اساسی ترین آموزش های مانوتسه دون که در تحلیل تضادهای انتاگونیزم و غیر انتاگونیزم به مامی آموزد. شاه به راحتی احزاب پارلمانی را که با آنها تضاد آشتی ناپذیر نداشت، به جاهای شان نصب کرد ولی آنها "دشمن شورشگر شاه" را که باشاه و تمام نظام تضاد انتاگونیزم داشت، نیز مانند "گوسفند" رمیده از رمه به ریسمان بسته با خود شان بردند.

ما فکر نمیکنیم که حزب کمونیست (مانویست) افغانستان این مسئله را نداند و همچنین فکر نمیکنیم که این حزب یقین نداشته باشد که در نیپال به انقلاب توده ای خیانت شده است، ولی دقیقاً میتوانیم حکم کنیم که دفاع از حزب کمونیست نیپال (م) و آنها در سطح سازمان دادن کارزار دفاعی، تانید سازش و معامله با ارتجاع و امپریالیزم میباشد.

این تاکتیک را اندکی بیشتر بشکافیم:



حزب کمونیست نیپال(م) میگوید که این تاکتیک خیلی موفقیت آمیز بود(مراجعه شود به سخنرانی گوروف در لندن). موفقیت این تاکتیک چه چیزها میباشند؟ ارتجاع و امپریالیزم شاه گیاندرار اباچنگ خلق عوض کردند یعنی دریدل نابودی تمام رژیم یکی از مهره های نظام را از قدرت برکنار ساختند. این موفقیت است ولی موفقیت ارتجاع و امپریالیزم نه موفقیت خلق نیپال و طبقه کارگردنیا. ارتجاع و امپریالیزم با خفه ساختن جنگ خلق آب سرد بر آتش انقلاب خواهی توده ها انداخته، حزب کمونیست نیپال(م) را در سرآشوب افتضاح تاریخی قرار داده و امیدمیلیونها انقلابی و آزادیخواه را در سراسر گیتی به ناامیدی مبدل ساخته و با مهارت کامل دولت فنودال- کمپرادورها را در نیپال با چهره های جدید که نام بلند بالا دارند آرایش دادند. توسعه طلبان هند نتنها امتیازات شان را در نیپال از دست ندادند بلکه قراردادهای جدید نابرابر و غارت گرانه را دریافت کردند. امپریالیزم و به ویژه امپریالیزم امریکا از ظهور یک نیروی توده ای در جنوب آسیا که میتواند اولین جمهوری توده ای در قرن بیست و یکم باشد، راحت شد. به این طریق می بینیم که این تاکتیک موفقیت بزرگی را نصیب فنودال- کمپرادورهای نیپال، توسعه طلبان هند و امپریالیست ها کرده است نه نصیب خلق نیپال و طبقه کارگر جهان.

اما حزب کمونیست(مانویست) افغانستان برای برگزاری انتخابات با صدنگرانی اظهار میکند که احتمالاً دیگر انتخابات رابه تعویق نخواهند انداخت و اضافه میکند که اگر آنها این انتخابات رابه نفع خود نبینند، آنرا به تعویق می اندازند. این نتیجه گیری درست نیست، زیرا میدانیم که نتایج انتخابات در هر صورت تعیین کننده نبود. آنچه تعیین کننده بود و هست نیروی مسلح فنودال- کمپرادورهای نیپال میباشد. کنفرانس چنگ و نگ و تصمیم قطع مبارزه مسلحانه در حقیقت امر تمام چارچوکات حرکت حزب کمونیست نیپال(مانویست) را تعیین کرده بود. به تعویق افتادن انتخابات مسایل تکنیکی و تدارکاتی ارتجاع و تهیه فرمایشات انتخاباتی بودند "مسئله دیدن و ندیدن منافع طبقاتی" در آن که مسایل اساسی حرکت های سیاسی اند. منافع هیئت حاکمه نیپال و ارتجاع هند و امپریالیزم در این مقطع اساساً تضمین شده بود و هیچ خطری آنرا تهدید نمیکرد.

## قهر انقلابی و اشکال مبارزه،

حزب کمونیست نیپال(م) اکنون میگوید که جنگ مسلحانه محض یک شکلی از مبارزه توده هاست و حتی شکل عمده آن نیست چه رسد به استراتیژی مبارزاتی خلق(مراجعه شود به سخنرانی اندراموهن سیگدال معروف به باسانتا- عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست نیپال(م) ما این بحث را علیحده انجام خواهیم داد). این حزب میگوید که فقط تحت یک شرایط معین باید به مبارزه مسلحانه اقدام کرد و نباید معتقد بود که همیشه این مبارزه درست است.

جنگ خلق برای کمونیست ها عبارت است از استراتیژی دست یافتن به شرایطی که بتوان طی آن به اهداف اقتصادی- اجتماعی و سیاسی- تاریخی انقلاب پرولتری دست یافت. مارکس میگفت که این اهداف عبارتند از "مسئله مربوط به مالکیت، بدون وابستگی به اینکه شکل کم یا بیش رشد یافته بخود گرفته باشد" (مانیفست). جنگی که بدون حل اصولی "مسئله مربوط به مالکیت" ختم میشود، جنگی است که در آن بزرگترین بازنده طبقه کارگر جهان و خلقهای آن کشور میباشند. کمونیست ها از چنین پیشامدی به دفاع بر نمی خیزند، چه رسد به اینکه برای دفاع از آن کارزار ترتیب بدهند.

مانو میگفت که "وظیفه مرکزی و عالیترین شکل انقلاب عبارتست از تصرف قدرت بوسیله نیروهای مسلح، یعنی حل مسئله از طریق جنگ. این اصل انقلاب مارکسیستی- لنینستی در همه جا، هم در مورد چین و هم در مورد کشورهای دیگر صادق است" (مسایل جنگ و استراتیژی). حزب کمونیست نیپال(م) معتقد است که شرایط ویژه و آرایش نیروهای دشمن تعیین کننده اشکال مبارزه میباشد. یعنی در مبارزه

طبقه کارگراستراتیژی جنگ خلق محض یک شکل مبارزه و آنها هم یک مسئله پروسه ای است. دریک پروسه مبارزات مسلحانه ودرپروسه دیگرمبارزات پارلمانی وانتخابات اشکال عمده آن میباشند و ازهردوطریق میتوان مضمون انقلاب پرولتری را عملی کرد! دراینجا تمام کمونیستهادریکطرف و تمام رویونیست هادرتطرف دیگرقرار میگیرند. بعباره دیگر تمام آنها یک معقداند" وظیفه مرکزی و عالیترین شکل انقلاب عبارتست از تصرف قدرت بوسیله نیروهای مسلح" است دریکطرف و آنها یک معقداند" مبارزه مسلحانه محض شکلی از مبارزات پرولتاریاست" در طرف دیگر قرار دارند. دسته اولی معتقد است که فقط از طریق مبارزه مسلحانه میتوان چنان نیرویی را بدست آورد که بتوان اهداف اقتصادی و اجتماعی انقلاب پرولتری را جامه عمل پوشاند. دسته دوم ب فکر عملی کردن این اهداف نیستند. کمونیست ها در کنار تمام ضرورت های تاریخی دیگر جنگ خلق، آنرا به عنوان موثرترین و عالی ترین وسیله درب و داغان ساختن ماشین سیادت طبقاتی فنودال- کمپرادور و سلطه امپریالیزم می شناسند، زیرا هیچ کمونیستی معتقد نیست که با حفظ ماشین قدرت سیاسی فنودال- کمپرادور و سلطه امپریالیزم و روغن کاری کردن آن میتوان خلق هارا ساخت.

## بهبانه های شفاف،

شعله جاوید ادامه میدهد:

در صورتیکه مرتجعین سلطنت طلب و حامیان امپریالیست و توسعه طلب امریکایی و هندی آنها برگزار می کنند انتخابات ربه نفع خود بینند، این احتمال وجود دارد که طی دوسه سال اخیر توسط امپریالیست های امریکایی بیشتر از پیش مجهز و مسلح گردیده است، دست به کودتا بزنند و پروسه جاری در آخرین مراحل خود منقطع گردد. (منبع شماره 19 ام شعله جاوید- ارگان مرکزی این حزب)

حزب کمونیست (مانویست) افغانستان تا چندی پیش میگفت که جنگ خلق در نیپال در وضعیت تعرض استراتیژیک قرار دارد ولی اکنون میگوید که ارتش سلطنتی نتهادست نخورده باقی مانده بلکه طی دوسه سال اخیر توسط امپریالیستهای امریکایی بیشتر از پیش مجهز و مسلح گردیده است. وقتی ارتش ارتجاع دست نخورده و بیشتر از پیش باتسلح مدرن مجهز شده باشد، روشن است که این ارتش در حال تعرض استراتیژیک میباشد و جانب مقابل آن در حال دفاع استراتیژیک. زیرا در یک مقطع معین زمان فقط یک جناح میتواند در حال تعرض استراتیژیک قرار داشته باشد نه هر دو جناح. جنگ خلق در نیپال زمانی در وضعیت تعرض استراتیژیک قرار داشته که ارتش سلطنتی ضعیفتر از ارتش خلق بوده و وظیفه اش دفاع استراتیژیک بود، نه اینکه دست نخورده و حتی مسلح تر از پیش شده باشد. فارمول مانوتسه دون که میگوید "استراتیژی حفظ نیروهای خودی و نابودی نیروهای دشمن است" همین معنی را دارد. یک ارتش زمانی در حال تعرض استراتیژیک قرار دارد که هم از نظر استراتیژی (ابتکار جنگی، منطقه تحت نفوذ، برتری نیروی رزمی، توان تحمل ضربات، قدرت اجرای مانور و عملیات اپراتیوی... و غیره) و هم از نظر سیاسی بر ارتش دشمن بالادستی داشته باشد. هنگامیکه یک ارتش در حال تعرض استراتیژیک قرار دارد، قارداست که تمام ابتکارات جنگی را در دست گرفته و طول عمر دشمن را نظریه نقشه های خود تعیین کند.

اینکه جنگ خلق در نیپال به حالت تعرض استراتیژیک تکامل یافته بود یا نه، بحث اصلی مانیتست. آنچه مورد گفتگو قرار داد اینست که چرا حزب کمونیست (مانویست) افغانستان گفته های دیروزش را امروز تکذیب و مطابق نرخ روز به الفاظش جامه می پوشاند؟ زیرا دیروز میخواست باتوانمندان نشان دادن مانویست هادر نیپال برای خود بمثابه متحدان در جنبش انقلابی بین المللی (جاا) اعتبار کمائی کند و مانند



پشک سیرخورده بادمش چارمغزی شکستند، اما امروز باتبلیغ نیرومندبودن ارتش سلطنتی میکوشد سازشکاری ومعامله گری این حزب راموجه جلوه دهد. چه صداقت وجه صداقت انقلابی! شعله جاوید ادامه میدهد:

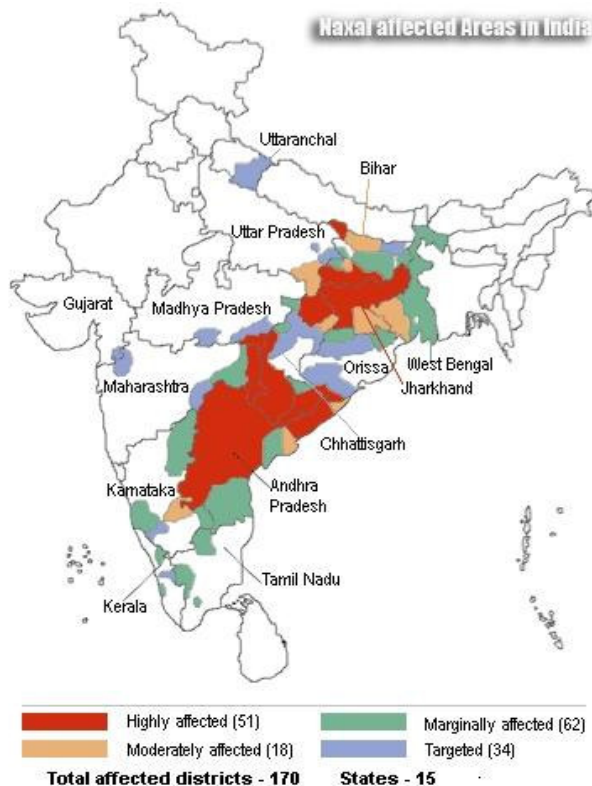
از جانب دیگر یک توطئه ارتجاعی بنیادگرایانه هندو در جنوب کشور، دردشت های تریایی، جائیکه تقریباً نصف نفوس نیپال را در خود جای داده ومنطقه اصلی تولیدزراعتی کشور محسوب میگردد، شکل گرفته است. این توطئه بنیادگرایانه هندو که ظاهر ایشاعار حقوق منطقه بی اهالی مدهیشی جنوب، که با اهالی ایالت بیهار هند هم نسب هستند، سر بلند کرده است، در اصل دوهدف را دنبال مینماید:

- 1 - جلوگیری از سرنگونی سلطنت فئودالی هندو برقراری مجدد سلطه آن بر سراسر کشور.
- 2 - تجزیه منطقه تریایی از نیپال و پیوند دادن آن به ایالت بیهار هند (منبع شماره 19 ام شعله جاوید- ارگان مرکزی این حزب)

"تجزیه منطقه تریایی از نیپال و پیوند دادن آن به ایالت بیهار هند" به این تبلیغات بی اساس توجه معطوف دارید. ما میدانیم که دشمن حاضر نیست به رضاور غبتش یک وجب از کره زمین رابه طبقه کارگرو خلق های جهان واگذار کند و طبقه کارگرو خلق های که جرانت به برداشتن سلاح کرده اند، باید همان یک وجبی راکه بدست آورده اند محکم در دست گرفته وباتکا بر آن برای تصرف مناطق بیشتر کارکنند. زیرا در آن یک وجب کیفیت وماهیت پیشتاز سیاسی- اجتماعی وتاریخی بوجود آمده است. این کیفیت قدرت سیاسی خلق و پایگاه ارتش رهانی بخش خلق است. وقتی چنین کیفیتی بعد از انقلاب اکتبر در روسیه بوجود آمد، لنین و بلشویک هابه امضای معاهده یک جانبه برست- لیتوفسک تن در دادند. آنها امتیازات جغرافیایی را تابع سیادت پرولتاریا ساختند. تا اینجامی بینیم که حزب کمونیست (مانویست) افغانستان همان حرف هانی را تکرار میکند که سازشکاران نیپال برای فریب بیشتر توده ها آنها را میگوریند. بیانید به این منظره از زاویه هند و مرتجعین نیپال نگاه کنیم. این مسئله حرفی ندارد که آنها توطئه ایراکه حزب کمونیست (مانویست) افغانستان از آن حرف میزند، " به رضای خدا کناری گذارند". آنها یقیناً

در آن نفع خود را ندیده اند. اگر آنها میدیدند که پیوند دادن منطقه تریایی به شمال هندو تحریک بنیادگرایان هندو، بیشتر به نفع آنهاست و برقراری مجدد نظام سلطنتی به استثمار و غارت آنها موثریت بیشتر میدهد، بدون شک آنها انتخاب میکردند. یعنی آنها پیشک های صالحی نیستند که به رضای خدا موش بگیرند.

تجزیه نیپال یعنی نقض توأمیت ارضی نیپال موجب اختلال تولید سود و امتیازات انحصاری مرتجعین هندو نیپال شده و باعث برانگیختن احساسات ملی اهالی نیپال میگردد. اینکار مانویست هارا باز هم بیشتر در قلب توده ها جامیداد و صدها هزار دیگر سلاح بر میداشتند و تحت فرمان مانویست هارا میمانند جنگ میشدند. کمونیست هادر هند فرصت



بیشتری یافتند و وحدت کمونیستی شان را با کمونیست های نیپال با هم گسترده تر و فشرده تر می کردند. اگر جنگ خلق ادامه می یافت و امید امپریالیست ها توسط طلبان هند از نیپال بکلی قطع میشد آنها ممکن بود بعنوان آخرین دست و پا زدن مذبحخانه به توطئه اقدام نموده و منطقه ترای را از نیپال جدا سازند. ناامیدی آنها زمانی فرامیرسید که ارتش رهانی بخش خلق نیپال به یک نیروی کاملاً کوبنده مبدل شده بود. در چنان صورتی امید آنها از نیپال قطع و به توطئه تحریک نیروهای ارتجاعی هند و ایجاد اغتشاش دست میزدند. اگر چند اینکار با وجود چنان نیروی مسلح توده ای با زهم خیلی مشکل بود، ولی باز هم میشد آدم فکر کند که آنها برای تضعیف جمهوری توده خلق نیپال و ایجاد مشکلات در راه ساختمان سوسیالیسم به چنین تخریب کاری های ناامیدانه دست بزنند. اما بعد از کنفرانس چنگ و نگ و امضا کردن معاهده تسلیمی دیگر خیلی ناچایز است که آدم فکر کند مرتجعین نیپال و هند شیشه خود را با سنگ بزنند.

اکنون بشرایط عینی هندو نیپال نظر کنیم. به نقشه انکشاف جنگ خلق در هند نظر کنید. در مرز نیپال در ایالت بیهار هند یک پایگاه سرخ توده ای وجود دارد. این پایگاه سرخ از جانب یک نیروی توده ای در امتداد مرزهای جنوب و بخشی از شرق نیپال حمایت میشود. امکان شکست دادن این نیرو برای مرتجعین هند میسر نیست. در صورت مداخله نظامی امپریالیست ها و توسعه طلبان هند، ارتش و امکانات لوژستیک آن از این منطقه باید عبور می کردند. در چنین صورتی بخشی عظیمی از نیروی مسلح هند مشغول این امر می شود و این امر به انکشاف و توسعه مناطق پایگاهی جنگ خلق در هند کمک مینماید. به این طریق می بینیم که بورژوازی توسعه طلب هند در نیپال نه شرایطی را میدید که طی آن نیپال از دست رفته حساب شود و بالاچاره در منطقه ترای در جنوب آن به اغواگری دست بزند، و نه مداخله از نظر نظامی در توانش بود. اما امپریالیسم امریکا تا گلورد مراداب افغانستان و عراق غرق است و مداخله امپریالیست های غربی در نیپال بیشتر به یک جوک بی مزه میماند. بگذریم از اینکه توسعه طلبان هند در کشمیر بایک شورش جدائی طلبانه و در سایر نقاط هندوستان با مقاومت برحق خلق های هند روبرو میباشند.

حزب کمونیست (مانویست) افغانستان میگوید که امپریالیست ها توسط طلبان هند تصمیم داشتند که از سقوط شاه نیپال جلوگیری کنند.

( جلوگیری از سرنگونی سلطنت فئودالی هند و برقراری مجدد سلطه آن بر سر اسر کشور). این فقط یک حرف است و بدبختانه بر زمینه یک تصویر مجازی بر کاغذ آورده میشود. حقیقت اینست که تحمیل شاه بر خلق نیپال دیگر ممکن نبود. امپریالیست ها و هیئت حاکمه هند برای حفظ منافع شان دقیق ترین محاسبات را انجام داده بودند. اگر رژیم شاهی در نیپال قادر بود که منافع امپریالیسم و توسعه طلبان هند را حمایت کند، آنها از اول نمیگذاشتند که این رژیم برافتد. بد نیست بطور خیلی سطحی به شرایطی نظر کنیم که موجب رفتن شاه شد.

حقیقت اینست که خلق نیپال از شاه گیانندراور رژیم اتوکراتیک او که تا مغز استخوان فاسد و فرسوده شده بود، بتنگ آمده و آنرا سزاوار زباله دان تاریخ میدیدند. رژیم سلطنتی وسیله ای بود که امپریالیسم و مرتجعین هند از آن طریق خلق این کشور را مورد تحقیر، اهانت و استهزا قرار داده و غارت کرده بودند. مرتجعین هندوستان از طریق همین رژیم قراردادهای غارتگرانه را برای چپاول ثروت طبیعی نیپال بسته بودند. در سال 1950 آنها زیر نام صلح و رفاقت قرارداد "مهاکالی" را بر خلق نیپال تحمیل کردند. طبق این قرارداد منابع سرشار طبیعی، محصولات جنگلی و از همه مهمتر توانایی در تولید انرژی هایدروالکتریک نیپال در تصرف انحصاری بورژوازی توسعه طلب هند قرار گرفت. بورژوازی توسعه طلب هند بعد از امپریالیسم، بزرگترین مانع در راه رشد بورژوازی ملی و ویژه سکتور صنعتی نیپال قرار دارد. این امر حتی بخشی از نیروهای بورژوازی نیپال را که مخالفین سرسخت جنگ خلق نیز بودند و هستند، در صف مخالف هند و امپریالیسم و شاه قرار میداد. شاه به استثنای چند سال اخیر که

هندموازی به رژیم شاه حزب کنگره رانیزمورد تفقدونوازش قرار داده بود، همیشه نقش چماق دست اول رادروابستگی نیپال به هند داشت. علاوه براین رژیم شاه درنظرخلق یعنی رژیم نوکرامپریالیزم جهانخواری که بازورگوی، قلدری و دروغگونی علیه خلقهای جهان واردجنگ گردیده، برعراق و افغانستان تجاوز و خلق های این دوکشورراقتل عام میکند. امپریالیزم یعنی قلدروزورگونی که حزب کمونیست نیپال(م) راکه فرمانده جنگ خلق بود، درلیست سیاه "تروریست" جاداده وبه اینطریق خلق آزادیخواه این کشوررابه ردیل ترین وجهی تحقیرمیکند. خلق نیپال تمام این بدی های اربابان شاه در وجود شاه میدید.

ازجانب دیگرسلطنت بنفع امپریالیزم وهینت حاکمه هندنبود. شاه گیاندرآدم تک تازونا عاقبت اندیشی بودکه برخلاف مذاق توسعه طلبان هندقبل ازاپریل 2006 به سوی چین روآورده ونفوذامپریالیزم امریکاوتوسعه طلبان هندرابخطر مواجه ساخته بود. ارتباط باچین بمعنی بخطر انداختن سلطه غارتگری بورژوازی هندونفوذاستراتژییک امپریالیزم امریکا در آسیای جنوبی بود. شاه گیاندرابرای سرکوب جنگ خلق پارلمان را منحل ورهبران احزاب بورژوازی را به خانه شان فرستاده بود. این امر موجب نارضایتی وسیع توده هاشدکه به قیام اپریل 2006 منتهی گردید. از نظر اقتصادی؛ تحت این رژیم قسمت عظیمی از جامعه بیکاربود. این امر بازارمبادله وتولیدرادرنیپال محدودساخته وقدرت وتوانایی انکشاف اقتصادی نیپال رابر اساس امیدواری های صندوق بین المللی پول؛ برآورده نمی ساخت.

اما دراین میان خلق وبازوی مسلح آن نیز وجودداشتند. ارتشی که بخاطردموکراسی توده ای بجای نظام اتوکراتیک سلطنتی جنگ کرده بودوآماده ادامه جنگ بود. ارتشی که به خلقهای تحت ستم نیپال ماتنددالیت ها ونصف جامعه یعنی زنان مژده رهائی ازستمکشی رامیداد. نیروی بیکرانی که در وجودزنان و خلق های تحت ستم برای هزاران سال جمع گشته بودند، اینک مهارناپذیربنظر میرسید. ازتمام اینها گذشته در طی یک دهه جنگ خلق، درروستاها قدرت سرخ بوجودآمده وفنودالها وبورژواها خلع مالکیت شده بودند. صدهاوهزارها دهقان بی زمین، کمزمین وپرولتر روستا دیگربرای خودکامیکردند. دستگاه قضائی، نظام تعلیم وتربیه وآزادی های مدنی در این مناطق بوجود آمده وخلق نیپال نمائی از آینده زندگی درخشانی را تحت رهبری پرولتاریا در نظر شان تجسم میکردند. کاست های مذهبی برافتاده ونقش خدایان و معاونین آنها درروی زمین ضربه خورده بود. بالین وصف آیامپریالیزم امریکاومرتجعین هندمیتوانستندباتحریک بنیادگرایان هندو"ازسرنگونی سلطنت فنودالی هندو" جلوگیری ودرصدد"برقراری مجددسلطه سلطنت برسرکشور" بر آیند؟ واضح است که اینهابهانه های شفاف وبیرنگی هستندکه بمثابة سرخاب وسفیدآب برای مکیاژچهره تسلیم طلبی طبقاتی حزب کمونیست نیپال(م) مورداستفاده رفقای افغانی شان قرارمیگیرند.

پایان

مانویست های افغانستان